خوان آسمان

چهرقانی، رضا

نگاهی به مقالهء «قربانی ایران باستان»

رضا چهرقانی‏ چندی پیش مقاله‏ای با عنوان«قربانی ایران‏ باستان»در کیهان فرهنگی درج شد،(1)که مؤلف‏ آن نگاهی به داستان رستم و سهراب در شاهنامهء فردوسی داشت.نگاهی که البته شتابزده و سطحی به نظر می‏رسد.در حقیقت نظریات‏ مطرح شده در این مقاله بر یک پژوهش دقیق و علمی استوار نیست،بنابراین بسیار بجاست که، ضمن ارج نهادن به کوشش مؤلف،یک بار دیگر، و با دیدی ناقدانه،این مقاله را مرور کنیم.

نویسندهء محترم مقاله در دو بخش کلی به طرح‏ بحث پرداخته‏اند:بخش نخست مقالهء ایشان به‏ بررسی ژرف ساخت و روح اساطیری داستان‏ رستم و سهراب اختصاص یافته و نویسنده در آن، نظریهء دکتر جلال الدین میرکزازی را دربارهء این‏ تراژدی حماسی بازگو کرده‏اند؛بخش دوم مقاله‏ نیز به بررسی سطح داستان و رویهء ماجرا اختصاص دارد و سخن اصلی مؤلف،در این‏ بخش از مقاله آن است که رستم،پهلوان‏ اسطوره ایران زمین،از آغاز بر هویت سهراب‏ وقوف کامل داشته و آگاهانه فرزند خویش را برای‏ حفظ سلطنت کیانی و تاج و تخت شاهی قربانی‏ کرده است.

اکنون پیش از بررسی دلایل مؤلف در اثبات این‏ نظریه،لازم است زمینهء بوجود آمدن آن را مورد تحقیق قرار دهیم.

در این باب باید گفت که تنها علت به وجود آمدن این نظریه آن است که نگارندهء ارجمند مقاله‏ عقیدهء خود را در باب ژرف ساخت و معنای رمزی‏ ماجرا برکشیده و به سطح داستان سرایت داده‏اند. از آن روی که اگر تمام داستان را از آغاز تا آنجام‏ مرور نماییم نه تنها دلیلی بر اثبات این مدعا نمی‏یابیم بلکه تمامی شواهد و قراین موجود را علیه آن می‏بینیم.

مؤلف در بخش نخست مقاله،آنجا که سخن از روح اساطیری داستان است،با استناد به نظر دکتر میر جلال الدین کزازی که عقیده دارند«کین و کشاکش ایران با توران ستیز هموارهء جان است با تن»(2)به تحلیل نبرد رستم و سهراب می‏پردازند. بنابراین تحلیل،علت کشته شدن سهراب‏ آمیختگی نیکی و بدی در وجود اوست،از آن‏ روی که پدر وی پهلوانی ایرانی(اشاره به نیمهء نیک)و مادر او زنی تورانی است(اشاره به نیمهء پلید و تاریک)،حال آنکه رستم«نمایندهء نیکی‏ پالوده»است.(3)بر این اساس«سهراب قبل از آنکه‏ پسر او باشد نهاد آلودگی است.او سپاهی از توران را در پی دارد که برای نابودی تاج و تخت‏ شهریار کیانی ایران زمین،از سرزمین تیرگی تا سرزمین روشنی تاخته است.»(4)به همین دلیل‏ سهراب کیفر آمیختگی خویش را به مرگ‏ می‏بیند.چنین که می‏شود،رستم به پیروزی‏ می‏رسد.(5)

به هیچ وجه نمی‏توان منکر رمزی بودن‏ قسمتهایی از شاهنامه شد،چرا که خود فردوسی‏ به این امر اشاره کرده است:

تو این را دروغ و فسانه مدان‏ به یک سان روش در زمانه مدان

از او هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد(6)

علاوه بر این اسطوره شناسان تأویلات مشابهی‏ را در خصوص داستان رستم و سهراب ارایه‏ کرده‏اند که هر یک در جای خویش قابل اعتناست. چنانکه عده‏ای عقیده دارند نبرد بین رستم و سهراب نبرد میان تجدد و سنت است(7)،و عده‏ای‏ دیگر بر این باورند که جنگ میان این پدر و پسر ستیز سال نو و سال کهن است.(8)

شاید بتوان گفت که تأویلی ژرف ساخت داستان‏ به خودی خود مانعی ندارد،اما استفاده از این‏ تأویلات به مثابهء پایه و پیش فرض برای تحقیق در مورد رویه و ظاهر ماجرا کاملا بی‏وجه،بلکه‏ باطل می‏نماید که مؤلف مقاله«قربانی ایران‏ باستان»نظر خود را دربارهء روح اساطیری‏ داستان،مبنای پژوهش در خصوص سطح آن قرار داده‏اند.در حالی که در متن داستان هیچ دلیلی‏ نمی‏توان یافت که نشانهء آگاهی رستم از هویت‏ سهراب باشد و آنچه که مؤلف دلیلی برای اثبات‏ این موضوع خوانده‏اند،خود بر ساخته‏های‏ ذهنی ایشان متکی است و ریشه در تأویل ایشان از ژرف ساخت داستان رستم و سهراب دارد.در اینجا با یک دور باطل روبرو هستیم.

در هر صورت،پذیرفتن نظریه نگارندهء مقالهء «قربانی ایران باستان»یک اشکال کلی ایجاد می‏کند و آن این است که ماهیت تراژیک داستان‏ مخدوش می‏شود.زیرا یکی از اصول تراژدی این‏ است که فاجعه بر اثر ناآگاهی اشخاص داستان به‏ وجود می‏آید و این تقدیر است که حادثه‏ می‏آفریند،حادثه‏ای که مورد علاقه و خواست‏ هیچ یک از اشخاص اصلی داستان نبوده است.

با این توضیح اگر رستم دانسته و شناخته به‏ کشتن فرزند خویش برخاسته باشد،این داستان که‏ به تصدیق قاطبهء منتقدان یک اثر تراژیک تمام عیار است،فاقد یکی از اصول اساسی تراژدی خواهد بود-اصلی که قوام ماهیت تراژدی به آن بسته‏ است.یعنی ناآگاهی شخصیت‏های اصلی داستان‏ از روند سیر حوادث.ظاهرا پژوهندهء محترم هم‏ این داستان را یک تراژدی پذیرفته‏اند،چون در آغاز مقالهء خویش می‏نویسند:«این داستان، چونان داستان رستم و اسفندیار از تلخترین‏ تراژدیها یا تراژیکترین تلخیها در تاریخ پهلوانیهای‏ رستم بلکه ادب جهان است.»(9)

اشکال کلی دیگری که نظریهء آگاه بودن رستم از هویت سهراب بر اصل تراژدی بودن ماجرا وارد می‏آورد،آن است که با پذیرفتن این نظریه، ناچاریم سهراب را یک ضد قهرمان،نماد پلیدی، تاریکی و آمیختگی با مرگ بدانیم،حال آنکه‏ تراژدیهای حماسی همواره جایی اتفاق می‏افتند که‏ دو قهرمان با یکدیگر روبرو می‏شوند،مانند جنگ‏ رستم و اسفندیار و جنگ آشیل و هکتور.بنابراین‏ اگر سهراب مظهر نیروهای اهریمنی باشد،ناچار یک ضد قهرمان است و اگر سهراب یک ضد قهرمان باشد داستان رستم و سهراب دیگر تراژدی‏ نخواهد بود.

اکنون بهتر است برای اقناع کامل خوانندگان به‏ بررسی بیشتر مقاله بپردازیم و دلایل مؤلف را یک‏ به یک مورد سنجش قرار دهیم.یکی از دلایل، بلکه مهمترین دلیل مؤلف در این‏باره چنین شده‏ است:«به راستی آیا رستم-چنانکه در اصطلاح‏ امروزیان متداول است-پهلوانی اصولگرا نبوده‏ است که نمی‏توانسته به هیچ کس حتی فرزند خویش اجازه دهد نظام دیرین کیانی در پادشاهی‏ ایران را در هم ریزد؟»(10)

در مورد استدلال فوق باید بگوییم که نظام‏ کیانی،یا لااقل پادشاه کیانی وقت،کیکاووس در نظر رستم آن مقدار اعتبار و ارزش نداشته است که‏ وی فرزند برومندی چون سهراب را به خاطر آن‏ قربانی کند.گواه این ادعا را می‏توان جایی دانست‏ که رستم و گیو با کمی تأخیر در دربار کاووس‏ حاضر می‏شوند.کیکاووس به خاطر این تأخیر بر آنها خشم می‏گیرد و به توس فرمان می‏دهد که هر دو را زنده بر دار کند.اینجاست که رستم خشم‏ کاووس را برنمی‏تابد و به صراحت به او می‏گوید که لایق پادشاهی نیست:

تهمتن بر آشفت بر شهریار که چندین مدار آتش اندر کنار

همه کارت از یکدگر بتر است‏ تو را پادشاهی نه اندر خور است

(ابیات 374-375)

البته تنها رستم نیست که کاووس را نالایق‏ می‏شمارد،پهلوانان دیگر نیز او را دیوانه‏ می‏خوانند و آن زمانی است که برای اصلاح روابط رستم و کاووس،از گودرز می‏خواهند که به نزد شاه برود.

به گودرز گفتند کاین کار توست‏ شکسته به دست تو گردد درست

سپهبد جز از تو سخن نشنود همی بخت ما زین سخن بغنود

به نزدیک این شاه دیوانه رو وزین در سخن یاد کن نو به نو

(ب 389-391)

و یا آنجا که به رستم می‏گویند:

تو دانی که کاووس را مغز نیست‏ به تیزی سخن گفتنش نغز نیست

(ب 411)

بی‏پرواتر از اینان گودرز است که گام را فراتر نهاده و خطاب به کاووس می‏گوید:

کسی را که جنگی چو رستم بود بیازارد او را خرد کم بود

(ب 399)

حقا که رستم از کاووس جز آزار و رنج ندیده‏ است،چنانکه به تلخی در نزد توس اعتراف‏ می‏کند:

بدو گفت رستم که هر شهریار که کردی مرا ناگهان خواستار

گهی جنگ بوده،گهی ساز بزم‏ ندیدم ز کاووس جز رنج رزم

(ب 654-655)

کاووس با رسواییهایی که در مازندران و هاماوران بارآورده بی‏کفایتی خود را به اثبات‏ رسانده است و اگر نگاهی اجمالی به نقش او در داستانهای شاهنامه داشته باشیم،به راحتی‏ می‏فهمیم که وی اساسا همچون یک شخصیت‏ منفی مطرح است.لذا هیچ شگفتی ندارد که‏ رستم او را با یک مشت خاک مقایسه نماید:

چرا دارم از خشم کاووس باک‏ چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک

(ب 417)

داستان رستم و سهراب عرصهء قدرت نمایی تقدیر است و یکی از ویژگیهای تقدیر آن است که آدمی را در برابر بدیهی‏ترین مسایل و آشکارترین‏ موضوعها دچار غفلت می‏کند.

با وجود این شواهد،عاقلانه نیست که رستم‏ جگر گوشهء خوش را در پای انسان بی‏خرد و نالایقی که حتی به مشتی خاک نمی‏ارزد،قربانی‏ نماید.

بازگشت رستم به دربار شاه و تن دادن او به‏ جنگ هم به خاطر کاووس نیست.از آنروست که‏ بزرگان قوم او را از پذیرفتن اتهام ترس برحذر می‏دارند و از او می‏خواهند که نام به دلیری برشده‏ را تباه نسازد و از این مهمتر با او از سرنوشت ایران‏ و ایرانیان سخن می‏گویند:

تهمتن چون آزرده گردد ز شاه‏ هم ایرانیان را نباشد گناه

(ب 413)

اینجاست که رستم،به تصور اینکه پهلوانی‏ تورانی کمر به ویرانی ایران زمین بسته است، درنگ را جایز نمی‏بیند و به نبرد با او می‏شتابد. نبرد شومی که در آن ناخواسته و ندانسته نوجوان‏ دلیر خویش را به کام مرگ می‏فرستد.

مؤلف مقالهء«قربانی ایران باستان»در ادامهء سخن خویش به خاطر اینکه محبت میان پدر و فرزند را کمرنگ جلوه دهند و با اتکاء به آن، عقیدهء خود را در باب تعمد رستم در قتل سهراب‏ توجیه نمایند می‏نویسند:«در سوی دیگر،جوانی‏ سهراب نام که حاصل عشق زنی تورانی به رستم و نه عشقی متقابل بین رستم و تهمینه بوده است. رستم مادر او را یک بار بیش ندیده و پسر را حتی‏ یک بار ندیده است.هم پسر نزد پدر تربیت نیافته‏ است تا به رستم و راه ایرانی و ایراندوستی پرورش‏ یابد و هم انس و الفت پدری و فرزندی را چنان که‏ باید در دل رستم جای دهد.قربان کردن چنین‏ فرزندی برای پهلوان پر دلی چون رستم دشوار نیست.»(11)

در مورد عشق تهمینه به رستم و یک طرفه بودن‏ این عشق باید بگوییم که عشق یکطرفه نسبت به‏ قهرمان حماسه چندان هم بی‏سابقه نیست.در همین داستان ما گرد آفرید را می‏بینیم که به عشق‏ سهراب وقعی نمی‏نهد،و در جای دیگر شاهد عشق یک طرفهء سودابه به سیاوش و بی‏اعتنایی‏ سیاوش نسبت به عشق او هستیم.در حماسه‏های‏ سومری نیز ایشتر عاشق گیل گمش می‏شود.(12)و پس از اینکه بی‏توجهی او را می‏بیند از فرط خشم‏ گاوی را برای نابودی ارخ(13)می‏فرستد.در افسانه‏های هندی نیز کریشنه به عشق گوپی‏ها بی‏اعتناست.

در هر صورت،یکطرفه بودن عشق تهمینه به‏ رستم به هیچ وجه نمی‏تواند نشانهء بی‏مهری رستم‏ نسبت به فرزند خویش باشد،زیرا محبت بین پدر و فرزند امری غریزی است و همین محبت غریزی‏ اوست که در رویارویی رستم و سهراب به وی‏ هشدار می‏دهد.اما از آنجا که سرنوشت به‏ گونه‏ای دیگر رقم خورده است و غریزه نیز همچون سایر نیروهای آدمی مقهور تقدیر می‏شود،رستم این هشدار درونی را جدی‏ نمی‏گیرد،اگرچه این ندای درونی بدین گونه بر زبان او جاری می‏گردد:

همی رحمت آمد به تو بر دلم‏ نخواهم که جانت ز تن بگسلم

نمانی به ترکان بدین یال و سفت‏ به ایران ندانم تو را نیز جفت

(ب 904-905)

در ادامهء بحث در مقالهء«قربانی ایران باستان»بر اینکه تهمینه زنی تورانی و به اعتقاد ایشان اهریمنی‏ و انیرانی است تأکید می‏شود ظاهرا بدان سبب که‏ اثبات کنند فرزند زنی تورانی،در نظر رستم‏ ارزشی ندارد و قربان کردن او در پای تخت کاووس دشوار نیست.اما به نظر می‏رسد که‏ رستم در مورد مام فرزند خود و نژاد او خوشبینتر از مؤلف مقاله است.وی سهراب را از سوی مادر دارای نژادی نامدار و اصیل می‏داند و می‏گوید:

که را آمد این پیش کامد مرا بکشتم جوانی به پیران سرا

نبیرهء جهاندار سام سوار سوی مادر از تخمهء نامدار

(ب 976-977)

و در ادامه تهمینه را پاکدخت جوان و پدر او را پهلوان گرانمایه می‏خواند:

چه گویم چو آگه شود مادرش‏ چگونه فرستم کسی را برش

چه گویم چرا کشتمش بی‏گناه‏ چرا روز کردم بر او بر سیاه

پدرش آن گرانمایهء پهلوان‏ چه گوید بدان پاکدخت جوان

(ب 984-986)

دلیل دیگر نگارندهء مقاله«قربانی ایران باستان» در اثبات اینکه رستم از آغاز سهراب را می‏شناخته‏ این است که«تعلل رستم در عمل به دستور کیکاووس دربارهء شتافتن بی‏درنگ به دربار خالی‏ از نکته نیست.او می‏داند چه کسی در میدان در برابر او ایستاده است.»(14)ایشان برای اثبات این‏ سخن نیز،همچون گفته‏های پیشین خود،هیچ‏ بیتی را به عنوان شاهد ذکر نکرده‏اند،و تنها ذهنیات شخصی خود را اظهار داشته‏اند.با این‏ حال،داستان را از این دیدگاه مورد بررسی قرار می‏دهیم.

می‏دانیم که بعد از رسیدن گیو به سیستان و سخن گفتن او در مورد پهلوان متجاوز تورانی، رستم از اظهارات گیو و متن نامهء کاووس دچار شگفتی می‏شود:

تهمتن چو بشنید و نامه بخواند بخندید زان کار و خیره بماند

(ب 338)

شگفتی رستم از آن است که ظهور چنین پهلوان‏ دلیری در میان ترکان بی‏سابقه است.

از آزادگان این نباشد شگفت‏ ز ترکان چنین یاد نتوان گرفت

(ب 340)

پسری هم که خود از دخت شاه سمنگان دارد کودکی بیش نیست،لذا پهلوان تورانی پسر تهمینه‏ هم نمی‏تواند باشد.

من از دخت شاه سمنگان یکی‏ پسر دارم و باشد او کودکی

هنوز آن گرامی نداند که جنگ‏ همی کرد باید گه نام و ننگ

فردوسی در جاهای دیگر هم بر این موضوع‏ تأکید می‏کند،از جمله در ابیات 988 و 989.

بنابراین تنها علت تعلل رستم این است که‏ گفته‏های گیو و نوشته‏های نامه را مبالغه‏آمیز می‏پندارد،لذا حریف را زیاد جدی نمی‏گیرد و کار را چندان دشوار نمی‏انگارد.پس به گیو می‏گوید:

بباشیم یک روز و دم بر زنیم‏ یکی بر لب خشک نم بر زنیم

از آن پس گراییم نزدیک شاه‏ به گردان ایران نماییم راه

مگر بخت رخشنده بیدار نیست‏ و گرنه چنین کار دشوار نیست

(ب 346-348)

و نیز در ادامهء سخن به زور و مردی خویش‏ اشاره می‏کند و از گیو می‏خواهد که نگران نباشد و کار را چنین سخت نگیرد.

چو دریا به موج اندر آید ز جای‏ ندارد دم آتش تیزپای

درفش مرا چون ببیند ز دور دلش ماتم آرد به هنگام سور

بدین تیزی اندر نیاید به جنگ‏ نباید گرفتن چنین کار تنگ

(ب 394-351)

در بخش دیگری از مقالهء«قربانی ایران باستان» آمده است:

اگر جز آن است که گمان می‏بریم چرا از پس آن‏ همه جستجوی سهراب به دنبال رستم-که‏ احتمالا گزارشهای آن به جهان پهلوان می‏رسیده- وقتی سهراب رویاروی رستم،گمان خویش را در باب رستم بودن وی بیان می‏کند،پدر خود را به‏ فرزندی که آن همه در التهاب دیدن پدر می‏سوزد معرفی نمی‏کند؟سهراب حتی اگر در گمان‏ رستم،برای کشتن او آمده باشد،رستم-پهلوانی‏ که همهء عمر برای نام و ننگ به جان کوشیده- کسی نبوده و نیست که از پیکار هراسان‏ باشد.»(15)

پاسخ این است که اولا رستم،مطلع نبوده است‏ که دشمن مقابل او،همان فرزند اوست که در التهاب دیدن وی می‏سوزد.ثانیا نام‏پوشی رستم‏ در برابر حریف بی‏سابقه نیست.در نبرد بین رستم‏ و اشکبوس نیز ما شاهد کتمان نام از جانب رستم‏ هستیم،یعنی آنجا که پهلوان کشانی

بدو گفت خندان که نام تو چیست‏ تن بی‏سرت را که خواهد گریست

تهمتن چنین داد پاسخ که نام‏ چه پرسی کز این پس نبینی تو کام

مرا مام من نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد(16)

نویسندهء مقالهء«قربانی ایران باستان»در ادامهء کوشش خود برای اثبات این نظریه که رستم‏ آگاهانه و به عمد فرزند خویش را به قتل رسانیده‏ است،سعی می‏کنند که اقدام رستم به خودکشی‏ را توجیه کنند،زیرا این امر را در تعارض با عقیدهء خویش می‏بینند.در این باره،در مقاله چنین آمده‏ است:«وانمود کردن رستم به خودکشی پس از دریدن پهلوی سهراب تنها برای آن بود که خود را از تیر طعن ناظران دور دارد.دست کم بزرگان‏ سپاه ایران می‏دانسته‏اند که جوان تورانی کسی جز پور رستم نیست.اما قربان کردن فرزند-گرچه بر پادشاهی ایران شوریده باشد-با سنگدلی‏ نمی‏خواند».(17)

با توجه به تعقیدی که در عبارت وجود دارد ظاهرا مقصود مؤلف این است که قربانی کردن‏ فرزند،اگر بر پادشاه ایران شوریده باشد-نشانهء سنگدلی نیست.

پیش از این دربارهء شخصیت کاووس در شاهنامه‏ و نظر رستم در خصوص این پادشاه کیانی توضیح‏ داده‏ایم و تکرار آن را لازم نمی‏دانیم.اما در باب‏ عقیدهء ایشان راجع به تظاهر رستم به خودکشی باید گفت که هیچ قرینه‏ای که ثابت کند اقدام رستم به‏ خودکشی تظاهر بوده است وجود ندارد و این‏ مورد هم چونان سایر دلایل مؤلف از ساخته‏های‏ ذهنی ایشان است.در هر صورت،این سخن نه‏ تنها مؤید نظریهء وقوف رستم بر ماهیت سهراب‏ نیست،بلکه آن را دچار مشکلاتی هم می‏کند.

اگر واقعا کیکاووس،ارزش قربانی کردن‏ سهراب را داشته است،و اگر سهراب چنانکه‏ نویسندهء مقاله اعتقاد دارد نماد تیرگی و پلیدی و نمایندهء انسانهای انیرانی و اهریمنی بوده است، دلیلی ندارد که کسی تهمتن را به خاطر کشتن چنین‏ فرزندی مورد طعن و قدح قرار دهد،تا مجبور باشد برای فرار از تیر طعن طاعنان تظاهر به خودکشی نماید.برعکس اگر نظریهء مؤلف‏ درست باشد عاقلانه این است که رستم به خاطر کشتن سهراب بر خود ببالد و مورد تشویق قرار گیرد،در حالی که می‏بینیم سران لشکر نیز در این‏ قضیه با تهمتن همدردی می‏کنند و همراه با رستم‏ به خوش درمی‏آیند:

بگفت آن شگفتی که خود کرده بود گرامیتر خود بیازرده بود

همه برگرفتند با او خروش‏ زمین پرخروش و هوا پر ز جوش

(ب 936-937)

خروش و ناراحتی اینان چه توجیهی دارد؟آیا می‏توان تمام پهلوانان نامدار ایرانی را به تظاهر متهم کرد؟گذشته از تمام اینها،در آن لحظه که‏ رستم جگرگاه سهراب را می‏درد و سهراب آن‏ سخنان اندوه‏بار را در تهدید قاتل به انتقام پدر بر زبان می‏راند،چرا رستم که فرزند خود را شناخته‏ است بیهوش می‏شود؟در آن لحظه جز این پدر و پسر کسی در معرکه حاضر نبوده است تا تهمتن‏ مجبور به تظاهر باشد(ابیات 983 تا 895)

چو بشنید رستم سرش خیره گشت‏ جهان پیش چشم اندرش تیره گشت

بپرسید زان پس که آمد به هوش‏ بدو گفت با ناله و با خروش

که اکنون چه داری ز رستم نشان‏ که کم باد نامش ز گردنکشان

(ب 893-895)

چرا پس از اینکه رستم نشان خویش را نزد سهراب می‏یابد جامه بر خویش می‏درد و آنقدر می‏گرید که سهراب او را دلداری می‏دهد؟ سهراب بدو می‏گوید:

بدو گفت سهراب کاین بتری‏ست‏ به آب دو دیده نباید گریست

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟ چنین رفت و این بودنی کار بود

(ب 911)

تازه پس از این است که تعدادی از لشگریان که‏ از تأخیر جهان پهلوان نگران شده‏اند به صفحهء کارزار می‏آیند:

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت‏ تهمتن نیامد ز لشکر به دشت

ز لشکر بیامد هشیوار بیست‏ که تا اندر آورد گه کار چیست؟

(ب 912-913)

از این همه که بگذریم،اگر رستم برای کشتن‏ فرزند خویش به میدان آمده بود آیا نمی‏توانست‏ پس از مجروح ساختن سهراب با ضربه‏ای دیگر کار را تمام کند؟به راستی اگر رستم چنین قصدی‏ داشته است،چرا پس از به خاک افکندن سهراب با او به گفتگو می‏نشیند؟و اساسا به چه دلیل برای‏ بهبود سهراب از کاووس نوشدارو می‏خواهد؟ اینها همه پرسشهایی هستند که با پذیرفتن عقیدهء نگارندهء مقاله تا ابد بی‏جواب خواهند ماند. نمی‏دانیم به چه دلیل ایشان بر این نظریه تا این حد اصرار دارند که در جهت اثبات عقیدهء خویش حتی‏ از قیافه و شکل ظاهری سهراب هم درنمی‏گذرند و می‏نویسند:«سیمای او به گونه‏ای بوده است که‏ هر بیننده ممکن بوده است او را رستم یا نیای‏ رستم،سام یا نریمان نیای بزرگ خانواده که از پهلوانان دربار فریدون بوده است،بپندارد».(18)

قصد نگارنده از این عبارت آن است که بگوید با وجود چنین شباهتی غیرممکن است که رستم‏ سهراب را نشناخته باشد.اما حکیم فردوسی که‏ گه گاه وارد ماجراها می‏شود و از حقیقتهایی پرده‏ برمی‏دارد،به آن اشکال پاسخ داده و با شگفتی‏ می‏گوید که«از این دو یکی را بجنبید مهر»و سپس:

همی بچه را بازداند ستور چه ماهی به دریاچه در دشت گور

نداند همی مردم از رنج آز یکی دشمنی را ز فرزند باز

(ب 697-698)

افزون بر آن،می‏دانیم که این داستان،عرصهء قدرت‏نمایی تقدیر است و یکی از ویژگیهای تقدیر آن است که آدمی را در برابر بدیهیترین مسایل و آشکارترین موضوعها دچار غفلت می‏کند. مولوی در حکایتی بسیار شیرین همین ویژگی‏ تقدیر را مورد بحث قرار داده است.آنجا که‏ هدهد در نزد سلیمان ادعا می‏کند که‏

بنگرم از اوج با چشم یقین‏ می‏بینم آب در قعر زمین

تا کجای است و چه عمق است و چه رنگ‏ از چه می‏جوشد،ز خاکی یا که سنگ؟

ای سلیمان!بهر لشگرگاه را در سفر می‏دار این آگاه را

زاغ چون بشنود آمد از حسد با سلیمان گفت کو کژ گفت و بد

گر مر او را این نظر بودی مدام‏ چون ندیدی زیر مشتی خاک دام؟

چون گرفتار آمدی در دام،او چون قفس اندر شدی ناکام،او؟

پس سلیمان گفت ای هدهد رواست‏ کز تو در اول قدح این درد خاست

گفت ای شه بر من عور گدای‏ قول دشمن مشنو از بهر خدای

گر به بطلان است دعوی کردنم‏ من نهادم سر ببر این گردنم

زاغ کو حکم قضا را منکر است‏ گر هزاران عقل دارد کافر است

من ببینم دام را اندر هوا گر نپوشد چشم عقلم را قضا

چون قضا آید شود دانش به خواب‏ مه سیه گردد بگیرد آفتاب

(19) آری،آنجا که پای تقدیر در میان است، چشمهای ریز بین کور می‏شوند و عقلهای‏ دوراندیش حیران می‏گردند.از این روی است که‏ انسان همواره در مواجهه با تقدیر شکست‏ می‏خورد،حتی اگر این انسان وجود قدرتمندی، چون رستم باشد.

نگارنده مقاله«قربانی ایران باستان»در جمله‏ای‏ که با کلیت سخن ایشان تناقصی آشکار دارد می‏نویسند:«داستان که در غرابت و غمناکی، یکی از آثار بی‏نظیر ادبیات جهان است،نمونهء بارزی است از بازیگری و بی‏اعتباری و شومی‏ سرنوشت.جوان نوخاستهء دلیری با آن همه‏ آراستگی،بیهوده و ناشناس به دست پدرش کشته‏ می‏شود.(20)و در ادامه عبارت به صدق سخن ما اینگونه اقرار می‏نمایند:«در این ماجرا،همهء بازیگران تقدیر از جانب توران و ایران،دانسته و ندانسته،دست به دست هم می‏دهند تا این فاجعه‏ رخ دهد.»(21)

نکته جالب توجه داستان آنجاست که سهراب‏ خود نیز پدر را در مرگ خویش بی‏تقصیر می‏شمارد و خود را قربانی تقدیر و سرنوشت شوم‏ خویش می‏داند:

بدو گفت کاین بر من از من رسید زمانه به دست تو دادم کلید

تو زین بی‏گناهی که این گوژپشت‏ مرا برکشید و به زودی بکشت

(ب 882-883)

پی‏نوشت:

(1)-صنعتی،محمد حسن،«قربانی ایران باستان»،کیهان‏ فرهنگی،سال پانزدهم،مرداد 1377.

(2-3،4،5)-همان مأخذ.

(6)-شاهنامه،چاپ مسکو،ج 1،ص 9.

(7)-انوری،حسن،شعار،جعفر،«رستم و سهراب»،چاپ‏ هفتم،دانشگاه پیام نور،1374،ص 147.

(8)-شمیسا،سیروس،«انواع ادبی»،چاپ چهارم،دانشگاه‏ پیام نور،1374،ص 38.

(9)-صنعتی،پیشین.

(10،11)-همان.

(12)-ایشتر الههء آشوری و گیلگمش پادشاه سرزمین«ارخ».

(13)-یکی از پهلوانان و رجال مذهبی هند که در حماسهء «مهابهاراتا»ماجراهای او آمده است.

(14،15)-صنعتی،پیشین.

(16)-شاهنامه،پیشین ص 191.

(17،18)-صنعتی،پیشین. (19)-مثنوی،چاپ نیکلوس،دفتر اول(بیت 1245-1260).

(20،21)-صنعتی،پیشین.